

خداشناسی از راه فطرت

<?xml encoding="UTF-8">

بشر براي درک و شناسائي خدای جهان دو راه دارد:

1. راه دل احساس فطري

2. راه عقل و استدلال

مقصود از راه فطرت این است که شعور باطني و کشش دروني او را به سوي خدا رهبري مینماید، بطوري که بدون هیچ دلیل و استدلالی، ناخودآگاه، خداخواه و خداجوي است و حس خداخواهي در نهاد او به صورت یک امر غريزي و فطري، به ودیعت گذارده شده است و این حس بسان غرائز دیگر انساني، انسان را به مقصدي که هدف آن است میکشاند، چنانکه مقصود از راه استدلال و عقل این است که انسان با دلیلهای علمي، به وجود خدا پی میبرد و بر وجود او مانند سایر مسائل عقلي استدلال میکند.

اساس راه اول را حس دروني تشکیل میدهد چنانکه پایه راه دوم، تعقل و استدلال میباشد. بشر در شناختن خدا از طریق دل و فطرت به هیچ نوع برهان و استدلالی نیاز ندارد، بلکه در پرتو غریزه خداخواهي و حس خداجويی که در اصطلاح دانشمندان اسلامي «فطرت» نامیده شده به سوي خدا متوجه میگردد. ولي راهنمای او در راه دوم، برهان و استدلال و تفکر و تعقل است.

حس مذهبي یا بعد چهارم روح انسان با کشف «حس مذهبي» در انسان و اینکه «حس ديني» يکي از عناصر اولي و ثابت و طبعي روح انسان است. ثابت گردید که در روح و روان و سرشت انساني چهار $K, 27^{\circ}$ حس وجود دارد:

1 «حس کنجکايي» این همان حسي است که از روز نخست فکر بشر را به بحث و بررسي پيرامون مسائل مبهم و مجهول وادار نموده و در پرتو آن علوم و صنايع پديد آمده است، این همان حس است که از روزگار پیش، به کاشفان و مخترعان و پایه گذاران علوم نیرو بخشیده که از رازهای نهفته، پرده بردارند و در این راه به سختیها و ناملایمات تن دهند.

2 «حس نيکي»: پديد آورنده اخلاق و تکیه گاه فضائل و سجایاي انساني و صفات عالي روي است، این همان حسي است که انسان را به نوع دوستي و عدالتخواهي سوق میدهد، و در انسان یکنوع گرایش فطري بفضائل و اخلاق نیک و تنفر از زشتیها و صفات بد پديد می آورد.

3 «حس زیباییي»: پديد آورنده هنر و سبب تجلي انواع ذوقیات میباشد.

4 «حس مذهبي»: هر فردي از افراد انسان فطرتا خداخواه و خداجو بوده و یکنوع تمایل و کشش به ماوراء طبیعت در خود احساس میکند. وجود «حس مذهبي» در روح انسان ثابت مینماید که تمام تمایلات مذهبي در انسان، ریشه ذاتي دارد و توجه به خدا و مسائل ماوراء طبعي، از فطرت انسان، سرچشمه میگیرد، البته تجلیات این فطرت، در دوران بلوغ نمایان تر و آشکارتر است.

کوتاه سخن اینکه کسانی که انسان را با دید وسیعتر مورد بررسی قرار داده اند همگی معترفند که توجه بخدا در

انسان از یک حس عمیق مذهبی ریشه گرفته و وجود انسان با این حس بهم آمیخته شده است. اینک برای روشن شدن این مطلب که این حس اساس فطری در نهاد انسان دارد ناچاریم مشخصات امور فطری را بیان کنیم تا فطریات انسانی از امور عادی تمیز داده شود.

چگونه امور فطری را از غیر فطری تمیز دهیم هر نوع فکر و عملی که از ناحیه عواملی مانند «اوضاع جغرافیائی»، «اقتصادی» و یا «سیاسی» بر انسان تحمیل گردد، آن فکر و عمل عادی تلقی میشود، و سرچشمه آن همان عوامل خواهد بود نه فطرت انسان. مثلاً ملت‌هایی که در نقاط قطبی زندگی میکنند ناچارند لباسهای ضخیم و کلفت بپوشند، چنانکه ملت‌هاییکه در نقاط استوایی سکونت دارند لباسهای سبک و نازک بر تن میکنند، واضح است که هیچکدام از این دو کار ریشه فطری ندارد، و هر دو محصول عوامل جغرافیائی محیط زندگی آنان میباشد.

همچنین است کوتاهی و بلندی و رنگ و شکل لباس یا آداب و رسوم ملتها در مراسم احترام یا مراسم شادی و سوگواری و... زیرا اگر شکل و مدل لباس و کیفیت مراسم احترام و سوگواری، امر فطری و جزو سرشت انسانی بود، در همه جا یکنواخت می بود و با اختلاف منطقه و نژادها، اختلافی میان آنها مشاهده نمیشد. در مقابل، هر نوع اندیشه و عملی که از نهاد انسان سرچشمه گیرد، و عوامل بیرونی آنرا تحمیل نکرده باشد، چنین عمل و اندیشه‌ای جزو سرشت او بوده، و از امور فطری بشمار میرود. این قبیل امور در انسان بنام فطریات و در حیوان غریزه نامیده میشود.

بنابر این تمام فعالیت‌های زنبور عسل مانند مکیدن شیر گلها، ساختن لانه‌های مسدس، تخم‌گذاری، و پرورش نوزادان، همگی امر غریزی است، به گواه اینکه هیچکدام تحت تأثیر هیچیک از عوامل بیرونی یاد شده نیست و جنبه جهانی و عمومی دارد، یعنی زنبور در هر مکان و زمان کارش همین بوده و هست و این خود میرساند که این عمل خصیصه ذات آن است و همچنین است بسیاری از فعالیت‌های جانداران. در انسان نیز یک سلسله تمایلات و احساسات درونی وجود دارد که هیچ عامل خارجی آنرا بر او تحمیل نکرده است، و در عین حال همگانی است و جنبه جهانی دارد، مثلاً تمام افراد انسان در سنین مخصوصی از عمر، در خود علاقه خاصی نسبت بموضوعات جنسی، زیبایی، ثروت، جاه و مقام می‌یابند، و نیز همه انسانها بطور ناخودآگاه بعدالت و عواطف و نوع دوستی کشانده میشوند.

شاید امانت و شرافت وحشیان ابتدائی در آن زندگی ساده که دارند بیش از مردم متمدن باشد و چنانکه «کولیس» درباره قبیله «هوتنتوت» میگوید «قولیکه میدهند در نزد آنان مقدس است و هیچیک از کارهاییکه اروپائیان از راه فساد و خیانت میکنند در میان آنان دیده نمیشود». با توجه به مثالهایی که برای هر دو نوع از افکار و افعال بیان شد میتوان امور فطری را با علائم زیر از امور عادی و عمومی تمیز داد. الف هر فکر و کاری که ریشه فطری دارد جهانی بوده و هیچ انسانی فاقد آن نخواهد بود. ب امور فطری برهبری فطرت انجام میگیرد و هرگز بتعلیم و تعلم نیاز ندارد.

ج هر نوع فکر و عملی که ریشه فطری دارد از قلمرو حکومت عوامل سه گانه «جغرافیائی، اقتصادی و سیاسی» بیرون است.

د تبلیغات پیگیر بر ضد فطرت ممکن است از رشد آن بکاهد و آنرا متوقف سازد. ولی هرگز نمیتواند آنرا ریشه کن کند.

امور عادي در اين ممیزه‌هاي چهارگانه درست در نقطه مقابل قرار گرفته اند. اکنون باید دید حس مذهبی و توجه بخدا واجد این شرائط چهارگانه هست یا نه؟ با مختصر دقت معلوم میشود که همه این مشخصات چهارگانه در موضوع خداجوئی و خداخواهی انسان وجود دارد :

1. حس خداجوئی جهانی است خدانشناسی و تمایل بماوراء طبیعت، بزمان یا مکان خاصی از جهان اختصاص ندارد بلکه به شهادت تاریخ باستانی که از اقوام مختلف اعم از متمدن و وحشی بدست آمده است، اعتقاد به خدا و مبدأ جهان، در میان تمام ملل وجود داشته است و در حفاریها و کاوشهای علمی، که بوسیله دانشمندان باستانشناس برای بدست آوردن طرز زندگی، پایه تمدن و طرز تفکر اقوام گذشته انجام گرفته است، همواره زیر تلهای بزرگ، معابد و عبادتگاهها کشف شده است که همگی حاکی از این میباشد که ملل دیرینه در این اماکن عبادت میکردند، گو اینکه عده ای از آنها در تشخیص معبود اشتباه کرده بودند و بت هایی را معبود خود میدانستند.

آری در فصول تاریخ بشر نمی توان فصلی یافت که در آن تمایل انسانی بماوراء طبیعت منفي باشد، بلکه حس مذهبی در میان تمام اقوام و ملل جزء لاینفک زندگی تشخیص داده شده که همواره با آن بوده و هست، تا آنجا که «جان ر ایورث» استاد دانشگاه «کلمبیا» درباره مذهب میگوید: «هیچ فرهنگ و تمدنی را در نزد هیچ قومی نمیتوان یافت مگر آنکه در آن فرهنگ و تمدن شکلی از مذهب وجود داشته است، ریشه های مذهب تا اعماق تاریکی از تاریخ که ثبت نشده و بدسترس بشر نرسیده است، کشیده شده است.»

حس دینی هم اکنون در میان ملل متمدن جهان یک حس طبیعی است که در هر گوشه ای از جهان برای خود تجلیاتی دارد، و اگر از قاره های مختلف جهان عبور کنیم آثار و جلوه های این حس را هم در میان غنی ترین و صنعتی ترین کشورهای جهان، و هم در میان فقیرترین و عقب مانده ترین ملل عالم با دیدگان خود مشاهده مینمائیم. $30^{\circ}K$ آیا گسترش خدانشناسی در تمام زمانها و قرنهای و در میان تمام ملتهای جهان نشانه فطری بودن آن نیست؟

گذشته از این، هر فرد منصفی در صورتیکه خود را از مسائل سیاسی و غیره حتی گفته های خداپرستان و مادیها خالی سازد، هنگام بیچارگی و سختی و گرفتاری، در اعماق دل خود احساس می کند که بسوی یک قوه ازلی و ابدی که میتواند نیازمندی و بیچارگی او را برطرف سازد کشیده میشود، و بی اختیار از او استمداد می کند. این چنین خداجوئی و توجه به خدا که در اعماق روح انسان بدون اختیار پدید می آید، نتیجه براهین عقلی و علمی و دلائل فلسفی نیست، این خدانشناسی محصول محیط درس و بحث و گفتگو نیست، بلکه مایه آن سرشت و فطرت انسان است و دست آفرینش، نهاد انسان را از روز نخست با آن خمیر کرده است، بطوری که انسان با تمام ذرات وجودی خود، در مواقع بیچارگی بسوی او کشیده میشود.

آری ما بدون اینکه متوجه باشیم که گم شده ای داریم و گمشده ما چیست و چگونه او میتواند بیچارگی ما را رفع کند، و بما آرامش بخشد، ناخودآگاه بدنبال او میرویم همانطور که نوزاد بدون کوچکترین آگاهی در جستجوی مادر و بدنبال او میباشد.

2. فطرت، انسان را بسوی خدا رهبری و هدایت می کند حس خداجوئی بسان سایر احساسات درونی انسان،

بدون تعلیم و رهبری در درون انسان پیدا می شود، همانطور که افراد انسان در مواقع مخصوص از عمر بیک سلسله از امور مانند منصب و مقام و ثروت و پول متوجه میگردند، و توجه باین امور بطور ناخودآگاه بدون تعلیم کسی، در باطن آنها پدید می آید، همچنین حس خداجوئی در انسان وجود دارد بدون اینکه نیاز بتعلیم و یاد گرفتن داشته باشد. پیدایش میل بمذهب و توجه بخدا در انسان، بدون تعلیم و آموزش، نشانه فطری بودن آن است و میرساند که این حس بسان سایر احساسات انسان در شرایط خاصی بیدار میشود.

البته از یک نکته نباید غفلت نمود و آن اینکه اگر مراقبتهای صحیحی از این قبیل احساسها بعمل نیاید ممکن است یک سلسله انحرافات در آنها پیدا شود. مثلاً همین حس مذهبی و حس خداجوئی اگر بوسیله پیامبران آسمانی و دانشمندان الهی و فلاسفه بزرگ جهان، درست رهبری نشود سر از بت پرستی و گرایش بپرستش $31^{\circ}K$ مخلوق در می آورد بطوریکه انسان مخلوق را به جای خالق و معبود می گذارد.

اگر ما می گوئیم که احساس طبیعی و فطری نیاز به تعلیم و آموزش ندارد مقصود این است که در تکوین و پیدایش آن مربی و معلم دخالت ندارد، ولی در عین حال باید بپذیریم که بهره برداری صحیح و دور از انحرافات و کجرویها، بدون مراقبت مربیان آگاه صورت نمی گیرد.

و از اینرو است که دانشمندان می گویند ریشه پرستش کلیه اجرام سماوی مانند خورشید و ماه و ستارگان، و موجودات خاکی مانند درخت و سنگ و بت، همان خداجوئی و حس خداخواهی بشر است که در اثر رهبری نشدن، باین انحرافات و خرافات دچار شده است، اگر این حس از طریق عقل و خرد رهبری میشد و مردم بگفتار پیامبران الهی درست میاندیشیدند هیچگاه بجای معبود واقعی و آفریدگار جهان به مخلوقهای ناتوان توجه پیدا نمی کردند.

3. حس مذهبی مولود عوامل جغرافیائی و یا اقتصادی و سیاسی نیست از اینکه ما می بینیم حس خداجوئی در تمام نقاط گیتی، و در همه دورانها و اعصار وجود داشته است و دارد، نتیجه میگیریم که این حس یک ندای باطنی است و محرکی جز فطرت ندارد، زیرا اگر مولود شرایط جغرافیائی و یا عامل دیگر بود، باید در یک قسمت از جهان و در یک قسمت از مردم که شرایط واحدی از نظر اقتصادی و سیاسی و غیره دارند وجود داشته باشد. در صورتیکه کاملاً عکس آنرا مشاهده میکنیم یعنی با اینکه شرایط جغرافیائی و سیاسی ملتها با هم تفاوت چشمگیری دارد ولی در عین حال این حس در همه ملتها وجود دارد.

البته باید به این نکته توجه داشت که لازمه فطری بودن یک حس این نیست که همواره مورد توجه انسانها باشد، زیرا چه بسا ممکن است علاقه انسان به جاه و مقام و سرگرم شدن او بخوشیها و لذتهای زندگی، او را از بسیاری از فضائل اخلاقی و امور فطری که همگی سرچشمه باطنی دارند، غافل سازد، اصولاً امور فطری انسان منحصر به خداخواهی نیست بلکه غیر از آن، انسان دارای غرائز ذاتی و طبیعی دیگری است و واضح است که توجه بیشتر به اعمال یک غریزه، طبعاً انسان را از دیگری باز می دارد.

شما ملاحظه بفرمائید، کنجکاو و کشف رازهای نهفته طبیعت یکی از امور فطری انسان است و هر فردی بتحقیق و کاوش علمی علاقه فطری دارد، ولی بطور مسلم این غریزه در هر محیطی شکوفا نمیگردد و فعالیت آن در همه شرایط یکنواخت نیست، یعنی در محیطهای علمی و در شرایط مناسب و با وجود دوستان همفکر بطور خودکار انجام وظیفه میکند ولی در شرایط نامناسب آنچنان خمود و آرام میشود که بسا اگر این شرایط ادامه یابد وجود این حس بدست فراموشی سپرده میشود، همچنین گرایش به همسر و ازدواج و یا گرایش به کسب مال و

مقام، همگی ریشه فطری دارند اما در هر شرایطی خودنمایی نمی کنند و رشد و نمو ندارند و چه بسا اشباع و توجه زیاد به یکی از غرائز موجب فراموشی بقیه گردد.

حس خداجویی نیز بسان این امور است. چه بسا سرگرمیها و توجه بمادیات و فرو رفتگی در شهوات و لذائذ، سبب میشود که انسان از این حس و ندای باطنی غفلت کند، زیرا میان امور معنوی و توجه بخداوند و بکار بستن اصول اخلاقی و فرو رفتگی در تمایلات نفسانی نسبت متعکسی وجود دارد، اگر کفه تمایلات نفسانی بقدری سنگینی کند که همه محیط روح و روان را فرا گیرد دیگر مجالی برای احساسهای معنوی باقی نمی ماند. آری مصائب و شدائد از عوامل تکان دهنده ای هستند که انسان غفلت زده را از خواب سنگین مادیت بیدار می کنند، و هر نوع پرده غفلت را از روی صفحه دل برطرف نموده و محیط دل را برای تجلی فطرت و توجه بخدا آماده می سازند. و لذا افراد عاقل هنگام گرفتاری و هجوم شدائد و فشارها، خواه و ناخواه بیاد خدا افتاده و صمیمانه متوجه او میگردند.

انسان سرگرم لذائذ و غافل از خدا، بسان کودکی است که در اثر سرگرمی به بازی از پدر و مادر مهربان خود که در همه وجود او جا دارند غفلت میورزد، اما همینکه اتفاق بدی برای او رخ میدهد فوراً بیاد آنها افتاده و از ایشان استمداد و کمک میجوید.

وقتی که بشر با زندگی مرفه روبرو شد، اشتغالات روزانه، او را از توجه بعالم دیگر و جهان معنوی باز میدارد ولی ناگاه با بروز حادثه ای که آهنگ یکنواخت زندگی او را قطع کند و خود را در برابر آن عاجز و ناتوان یابد، واکنشی در روح او پدید می آید که او را در صدد جستجوی جهانی برتر و نیروئی عظیم میاندازد، از این نظر هنگام هجوم بلا، طوفانی بودن دریا، احتمال سقوط هواپیما، و یا لحظه یاس و نومیدی از بهبودی در بیماری تمام افراد بشر اعم از الهی و مادی بیاد خدا افتاده و از آن مقام عظیم استمداد می طلبند، تو گوئی فشار رنج و بلا، زنگار قلوب را پاک کرده و حس خداجویی این ندای فطری را در دل آنها بیدار مینماید.

4. تبلیغات پیگیر ممکن است از نمو و رشد آن بکاهد ولی نمیتواند آنرا ریشه کن سازد. در میان ملل و اقوام جهان افرادی پیدا می شوند که بر اثر ریاضتهائی میتوانند از نمو و رشد یک حس بکاهند، مثلاً تمایلات جنسی یک ندای فطری و باطنی است ولی تارکان دنیا و مرتاضان هند، با تحمل رنجهای از قدرت این حس بقدری میکاهند که کمتر ب فکر این مسائل می افتند اما همین افراد اگر در شرایط دیگری قرار گیرند حس خفته آنان بیدار میشود و شروع بفعالیت مینماید.

بنابر این معنای فطری بودن یک مسئله این نیست که در همه شرایط یکسان بوده و هیچ عاملی از قبیل محیط و تبلیغات در شدت و ضعف آن مؤثر نباشد بلکه باید گفت که عواملی مانند تبلیغات میتواند از رشد و نمو بسیاری از ندهای درونی و فطری بکاهد، ولی نمیتواند ریشه آنرا بسوزاند.

مثلاً در دنیای کنونی، افکار چپ گرایی تقریباً بر یک سوم جهان حکومت میکند، و رهبران مکتب «ماتریالیسم» با وسائل تبلیغی مختلف و فریبنده میکوشند که حس مذهبی را در اقوام و مللی که بزنجیر استعمار کمونیستی کشیده شده اند، نابود سازند، مع الوصف موفقیت آنها در این مبارزه ناچیز بوده و نتوانسته اند قلوب توده ها را از این حس خالی کنند.

با اینکه ده ها سال از انقلاب کمونیستی در جماهیر شوروی میگذرد هنوز حس مذهبی و مذهب خواهی و توجه به خدا و معنویت، قدرت خود را در اعماق قلوب بسیاری از مردم شوروی حفظ کرده است و برای همین جهت در

این اواخر به مسیحیان و مسلمانان، نیمه آزادی بخشیده اند که مراسم مذهبی را تحت شرائطی برگزار کنند.

سخنان دانشمندان در این زمینه «ژان ژاک روسو» میگوید راه خداشناسی منحصر به عقل نیست بلکه شعور فطری بهترین راهی است برای اثبات این موضوع. حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت و طبیعی روح انسانی است که اصلی ترین قسمت آن بهیچ یک از رویدادهای دیگر قابل تبدیل نیست.

«پاسکال» میگوید: مردم نتوانسته اند دریابند که ادراک کننده خدا دل است نه عقل.

«الکسیس کارل» میگوید: احساس عرفانی جنبشی است که از اعماق ما سرچشمه گرفته است و یک گزینه اصلی است، انسان همانطور که به آب نیازمند است به خدا نیز محتاج است.

«ویل دورانت» میگوید: ایمان امری طبیعی است و مستقیماً زاده نیازمندیهای غریزه و احساسات ما است.

«پول کلارنس ابرسوله» میگوید: اینکه بشر در ماوراء فهم و ادراک خود لزوم وجود صانع را درک میکند، دلیلی بزرگ بر وجود خداوند است.

مجموع این بیانات روشن نمود که در روح انسان غیر از ابعاد سه گانه معروف یک بعد دیگر به نام «حس مذهبی» و حس خداخواهی و خداجویی و توجه به خدا هست، و تمام افراد بشر به مقتضای فطرت خود، خواه و ناخواه بسوی آن کشیده میشوند. از آنجا که این توجه یک امر غریزی و فطری است عاملی جز نهاد انسان و فطرت انسانی ندارد، و هر نوع جذبه و کشش بمعنویات محصول آئست، و مولود استدلال فلسفی نیست.

خداشناسی از راه فطرت در قرآن و روایات این راز بزرگ سرشت انسانی که دانشمندان و بزرگان علم و دانش، پرده از روی آن برداشته اند یکی از حقائق ارزنده قرآن است که چهارده قرن پیش به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است.

همچنین میفرماید:

فاقم وجهک للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون

«به آئین راست خدا روآور آئینی که خدا آفرینش انسان را بر روی آن نهاد، خلقت خدا تغییرپذیر نیست.

مقصود از «آئین حنیف» در این آیه که آفرینش انسان بر روی آن استوار شده است همان آئین توحید و خدا پرستی است، و این آیه با صراحت کامل هر نوع انحراف از جاده توحید را مخالف فطرت انسانی دانسته، و آنرا غیر استوار و لرزان میداند. حضرت صادق علیه السلام این آیه را چنین تفسیر میفرماید:

فطرهم علي التوحيد خدا مردم را بر فطرت توحید خلق کرده است.

مردی به محضر حضرت صادق (ع) شرفیاب شد و درخواست نمود که او را بسوی خدا راهنمایی کند، حضرت صادق (ع) با طرح مثالی که در برخی از آیات قرآن مجید هم به آن اشاره شده است او را متوجه فطرت خود نمود و فرمود:

آیا تاکنون با کشتی مسافرت کرده ای؟

آری

آیا اتفاق افتاده که کشتی بشکند و در آنجا نه کسی باشد که ترا نجات دهد و نه آشنائی با شنا داشته باشی؟

آری

آيا در آن موقع بفكر تو رسيده است كه قدرتي هست كه بتواند تو را از آن مهلكه نجات بخشد؟
آري

او همان خدای توانا است كه هنگاميكه تمام وسائل مادي از كار مي افتد و نجات بخش و دادرسي در ميان
نيست انسان خواه و ناخواه به او متوجه و دل بسوي او كشيده مي شود.